



جغرافیای جدال

مقالاتے درباب باستان شناسے
کشمکش در ایران معاصر



به کوشش لیلا پاپلی یزدی

جغرافیای جدال
مقالاتی در باب باستان‌شناسی کشمکش در
ایران معاصر

به کوشش لیلا پاپلی یزدی

— باستان‌شناسی —

چاپ اول — ۱۳۹۹

سرشناسه: پاپلی یزدی، لیلا، ۱۳۵۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: جغرافیای جدال: مقالاتی در باب باستان‌شناسی کشمکش در ایران معاصر / به کوشش لیلا
 مشخصات نشر: تهران: مانیا هنر، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۲۸۴ ص: مصور (رنگی)، نمودار: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۷۵۹۰-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: کتابنامه.
 عنوان دیگر: مقالاتی در باب باستان‌شناسی کشمکش در ایران معاصر.
 موضوع: مناقشات اجتماعی -- ایران -- تاریخ
 موضوع: Social conflict -- History -- Iran
 موضوع: مناقشات اجتماعی -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
 موضوع: Social conflict -- Iran -- *Addresses, essays, lectures
 رده بندی کنگره: HV۷۹۳۵
 رده بندی دیویی: ۳۶۳/۲۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۰۱۵۶۹

جغرافیای جدال

مقالاتی در باب باستان‌شناسی کشمکش در ایران معاصر

به کوشش: لیلا پاپلی یزدی

طراح جلد: فاطمه پاشا

صفحه آرا: مهرناز نیستانی

ناشر: مانیا هنر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۷۵-۹۰-۸

چاپ: قشقایی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۶۳۰۰۰ تومان



نشانی دفتر انتشارات:

تهران، خیابان سهروردی جنوبی، نبش حمام‌زاده حجازی، پلاک ۱۵

همراه: ۰۹۳۵۷۲۱۴۴۱۴ طبقه سوم، واحد ۱۵

۰۹۳۵۰۵۳۵۴۸۰

Email: Honarmania@gmail.com

Telegram: t.me/maniahonar

Instagram: instagram.com/maniahonarpub



حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

نگارندگان:

- لیلا پاپلی یزدی - باستان شناس معاصر، دکتری باستان شناسی از دانشگاه تهران، پژوهش گر گروه مطالعات تاریخی دانشگاه گوتنبرگ، سوئد
- فهمیه تاج نیا - باستان شناس، کارشناسی ارشد باستان شناسی از دانشگاه نیشابور
- مریم دژم خوی - باستان شناس معاصر، دکتری باستان شناسی از دانشگاه تهران، پژوهش گر موسسه الکساندر فون هامبولت، گروه انسان شناسی اجتماعی دانشگاه فرانکفورت
- گوهر سلیمانی رضا آباد - باستان شناس، کارشناسی ارشد باستان شناسی از دانشگاه نیشابور
- عمران گاراژیان - باستان شناس پیش از تاریخ، دکتری باستان شناسی از دانشگاه تهران، استادیار گروه باستان شناسی دانشگاه نیشابور
- آرمان مسعودی - باستان شناس، کارشناسی ارشد باستان شناسی از دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز
- سید حسن موسوی شرقی - باستان شناس، دانشجوی دکتری باستان شناسی در دانشگاه تهران

فهرست

مقدمه:

مادیت جدال بین دولت و ملت (لیلا پاپلی یزدی و عمران گاراژیان)..... ۹

بر جاده‌ی فراموشی:

بررسی باستان‌شناختی فضاهاى برجای مانده از مهاجرت آوارگان لهستانی به ایران در طول جنگ جهانی دوم (آرمان مسعودی)..... ۲۹

باستان‌شناسی اصلاحات ارضی، تحرک اجتماعی و زیست‌بومی در بافت جامعه‌ی روستایی، نمونه‌ی مورد مطالعه: دشت نیشابور (عمران گاراژیان، فهیمه تاج‌نیا)..... ۷۱

باستان‌شناسی جنگ ایران و عراق (سیدحسن موسوی شرقی)..... ۱۳۱

جنگ در کیسه‌ی زباله: باستان‌شناسی زباله و جنگ (سیدحسن موسوی شرقی)..... ۱۸۹

در کشاکش دهر:

عاملیت و ساختار در زمینه‌ی فاجعه‌زده‌ی بم (لیلا پاپلی یزدی و مریم دژم‌خوی)..... ۲۱۳

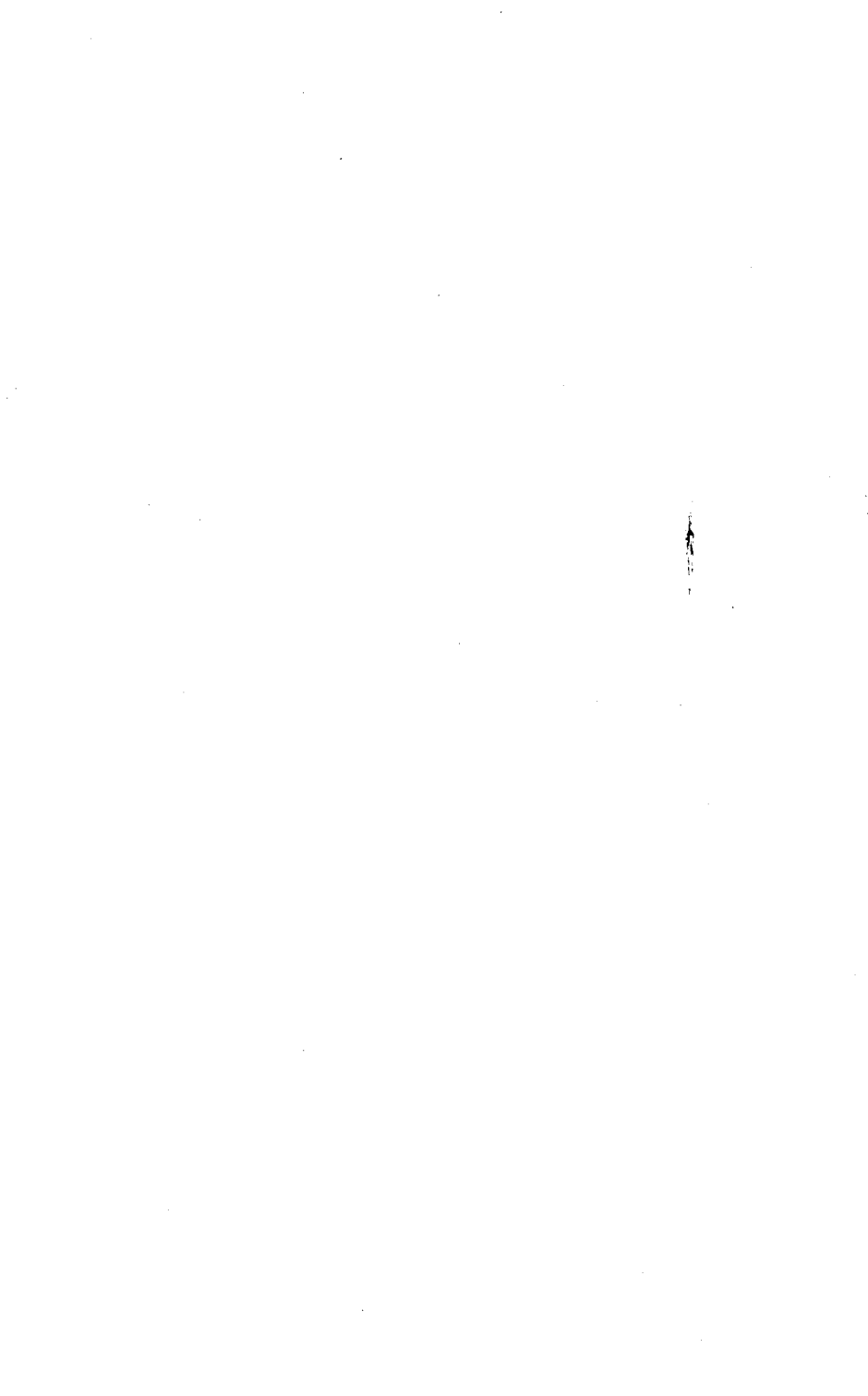
دگرگونی کاربری مواد فرهنگی از جامعه‌ی تولیدی تا جامعه‌ی مصرفی، نمونه‌ی مورد مطالعه: جهیزیه‌ی سه نسل از زنان ساکن در شهرستان مشهد (گوهر سلیمانی رضاآباد)..... ۲۵۵

پیوست ۱ - وضعیت زنان خانواده‌های شهری مورد مصاحبه..... ۲۷۶

مقدمه

مادیت جدال بین دولت و ملت^۱

لیلا پاپلی یزدی و عمران گاراژیان



بیل در حالی که می‌لرزید به واژه‌هایی که روی ماشین تحریر پدیدار شده بودند خیره شد: «به نظر می‌آید به چیزی معتاد شده‌ام که در واقع وجود خارجی ندارد. شروع کرده‌ام کنار بگذارمش اما/واقعیت این است که/ از عوارض ترک می‌ترسم.»

فیلم ناهار برهنه به کارگردانی دیوید کراننبرگ، ۱۹۹۱

کتاب حاضر از شش مقاله تشکیل شده که در یک نگاه کلی موضوع همه‌ی آن‌ها «کشمکش»^۱ میان دولت‌ها و ملت در برهه‌های مختلف تاریخ معاصر ایران است. مقاله‌ها بر اساس توالی زمانی از جنگ جهانی دوم تا امروز چیده شده‌اند. بنابراین در یک الگوی کلی آن‌چه مقالات این کتاب نشان می‌دهند، تداوم الگوهای کشمکش بین دولت و ملت در یک قرن گذشته در ایران است.

علی‌رغم این‌که کلیت مقالات، روایت یک سده کشمکش است اما دو تفاوت اصلی با بیش‌تر پژوهش‌های انجام شده در این رابطه دارد. نخست آن‌که روش همه‌ی این مقالات، باستان‌شناسی معاصر و ذیل آن باستان‌شناسی کشمکش و جنگ است؛ و دوم آن‌که، بیش از آن‌که به موضع دولت پردازد بر تاثیر کشمکش روی مردم عادی و زندگی روزمره‌ی آن‌ها تمرکز کرده است. در این جا کشمکش نه تنها به معنی درگیری فیزیکی، جنگ یا خشونت ساختاری، که به معنی

رویاری و عدم تطابق منافع دولت و ملت نیز فرض گرفته شده است. به نظر می‌رسد دست‌کم در ایران معاصر همواره شکلی از کشمکش و درگیری بین آحاد ملت و ارکان دولت در جریان است که گرچه کم‌تر خشونت آن در مقیاس بدنه‌ی جامعه عیان شده اما در بزنگاه‌های تاریخی به اعتراض‌های جدی علیه دولت، انقلاب، و از سوی دولت به سرکوب گسترده انجامیده است.

مقاله‌ی آرمان مسعودی به تبعات جنگ و مهاجرت اجباری بر روی مهاجران لهستانی اختصاص دارد. این مهاجران از سال ۱۹۴۲ وارد خاک ایران شدند که خود در آن زمان سرزمینی اشغال‌شده توسط قوای متفقین بود و در واقع فقدان دولت در آن مشهود، و درگیر کمبود مواد غذایی بوده است. زنان مهاجر لهستانی تقریباً همگی انسان‌های عادی از طبقات متوسط و فرودست بوده‌اند که به دلیل جنگ، نخست توسط نازی‌ها و سپس توسط شوروی مجبور به جابه‌جایی شده‌اند. مهاجران لهستانی در برهه‌ای از تاریخ وارد ایران می‌شوند که دولت ایران در یکی از ضعیف‌ترین شرایط سیاسی خود قرار دارد. با این حال همان‌طور که نگارنده طرح کرده است، رابطه‌ی ملت با این مردم تازه و خسته از راه رسیده، خود قابل بررسی و مذاقه است. مسعودی به شرایط زیست روزمره‌ی این زنان در ایران، به‌ویژه تهران، و مواد فرهنگی باقی مانده از آنان پس از مرگ می‌پردازد. مواد فرهنگی‌ای که نشانه‌هایی از جابه‌جایی بر اثر کشمکش و مهاجرت‌های اجباری، تلخی زیست و تلاش برای بقا هستند.

عمران گاراژیان و فهمیه تاج‌نیا در مقاله‌ی خود به بررسی یکی از مداخله‌گرترین سیاست‌های حاکمیت پهلوی یعنی اصلاحات ارضی و شواهدی از تاثیر آن در مواد فرهنگی، شیوه‌های معیشت و روزمره‌ی آدمیان و سنت می‌پردازند. در این مقاله، کشمکش نه به‌مثابه تقابل نظامی، بلکه از منظر مشاهده‌ی تاثیرات بلندمدت سیاستی از بالا،

مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش پژوهش، بررسی میدانی روستاهای دشت نیشابور و مصاحبه با ساکنان پیشین روستاهای ترک‌شده بوده است. مقاله‌ی گاراژیان و تاج‌نیا به وضوح عواقب سیاست‌هایی که دولت بدون بازگشت و ارجاع به تاریخ و شیوه‌های معیشت و زیست مردم عادی را تصویب می‌کند، عینیت می‌بخشد. تغییر سنت‌های زندگی، مهاجرت بر اثر خشکسالی، تغییر در رژیم‌های آبیاری و مالکیت زمین، نشانگانی از این تقابل سیاسی‌اند.

سید حسن موسوی شرقی در هر دو مقاله‌ی خود به موضوع جنگ ایران و عراق می‌پردازد. در مقاله‌ی نخست که مدارک آن با روش بررسی میدانی باستان‌شناختی گردآوری شده است، موسوی شواهدی از بیمارستان‌های صحرایی را ارائه می‌دهد که نشان‌گر فضاهایی است که سربازان زخمی در جنگ ایران و عراق برای مداوا به آن‌جا برده می‌شده‌اند. در مقاله‌ی دوم، نگارنده با استفاده از شواهد به دست آمده در پژوهش باستان‌شناسی زباله در تهران، به معرفی وضعیت یک فرد آسیب‌دیده در اثر جنگ و مواد فرهنگی باقی مانده از او پرداخته است. این دو مقاله در کنار هم، فرایند جنگ را در دو مقیاس زمانی مورد پژوهش قرار می‌دهد. نخست در مقیاس زمانی هم‌عرض با جنگ، و دوم با فاصله‌ی سی ساله از اتمام جنگ. موسوی در هر دو مقاله نشان می‌دهد که بدن انسان در فرایند کشمکش به ابژه‌ی دولت‌ها بدل می‌شود، آسیب می‌بیند و نشانگان جنگ را برای همیشه در خود حمل می‌کند. در این مقالات، در دو مقیاس فردی و جمعی تغییر بدن و زوال تدریجی زیست روزمره مشهود است.

مقاله‌ی پنجم نوشته‌ی لیلا پاپلی یزدی و مریم دژم‌خوی به رابطه، تعامل و تقابل ساختار و عاملیت در هنگام فاجعه‌ای مانند زلزله‌ی بم می‌پردازد. به طور معمول، ستادهای بحران در روزهای نخست پس از یک فاجعه، عاملیت مردم و سنت‌های زیستی آن‌ها را نادیده

می‌انگارند. چنین تجاهلی در واقع به نوعی بدبینی نسبت به دولت و در ادامه، کشمکش منجر می‌شود. هر چه این نادیده انگاشتن غلظت بیش‌تری داشته باشد میل مردم به دور شدن از دولت و در نظر گرفتن ساختار نه به‌مثابه یک نیروی کمک‌کننده و سازنده بلکه تنها به عنوان منبع وام و تأمین مایحتاج افزایش می‌یابد. در این روند، هم دولت و هم بخش حادثه‌دیده‌ی ملت، دیگری را در عدم پیشرفت برنامه‌های بازگشت به روال عادی مقصر می‌دانند. در این مقاله، نگارندگان به تمثیل رویدادهای بم با سرپل ذهاب و یک نمونه در خارج از مرزهای سیاسی ایران یعنی زلزله‌ی کشمیر در پاکستان نیز پرداخته‌اند. مقاله‌ی آخر، نوشته‌ی گوهر سلیمانی، با مساله‌ی روزمره‌ی خانواده‌های ایرانی در امر ازدواج یعنی جهیزیه آغاز می‌شود. سلیمانی توضیح می‌دهد که با تغییر سیاست‌های حاکمیتی در یک سده‌ی اخیر و تغییر الگوهای اقتصادی از الگوهای غیرمتمرکز و مبتنی بر کشاورزی به الگوهای نفتی متمرکز در دست دولت، سنتهای مرتبط با جهیزیه نیز تغییر کرده است به این معنا که خانواده‌ی شهری متوسط ایرانی در فرایندی صد ساله به تدریج از تهیه‌ی جهیزیه‌ای که کاملاً کارکرد داشته است به خرید انبوهی از وسایل روی آورده که نشانگان طبقه و مصرف‌گرایی است. سلیمانی تلاش کرده است تا تمرکز سرمایه در دستان دولت و فشار بر بدنه‌ی جامعه را از طریق بررسی مواد فرهنگی در زندگی روزمره‌ی زن ایرانی مورد مذاقه قرار دهد.

در هر شش مقاله‌ی یاد شده از روش‌های گوناگون باستان‌شناسی معاصر، یعنی باستان‌شناسی مهاجرت، باستان‌شناسی زباله و جنگ و باستان‌شناسی فاجعه، جنسیت و باستان‌شناسی اقتصادی، همگی با روش‌های کیفی میدانی، بررسی سیستماتیک و مصاحبه برای تبیین اشکال گوناگون کشمکش استفاده شده است. با این حال لازم به یادآوری است که نگاه نویسندگان لزوماً نسبت به این کشمکش‌ها یک‌دست نیست

و تنوع رویکرد وجود دارد. با توجه به شرایط باستان‌شناسی معاصر در ایران، این مقالات حاصل پژوهش‌های منسجم و حمایت‌شده نیستند و با تلاش و سخت‌کوشی نویسندگان از ایده به نوشته بدل شده‌اند. در این مقدمه به تشریح اجمالی این روش‌ها و آنچه از «کشمکش» در این مقاله در نظر داشته‌ایم خواهیم پرداخت.

کشمکش بین دولت و ملت در ایران معاصر

اصطلاح «دولت-ملت»^۱ عموماً برای توصیف رابطه‌ی ساختار سیاسی و بدنه‌ی جامعه در جوامع مدرن توسعه‌یافته به کار می‌رود (White 2007). از آن‌جا که گذار به مدرنیسم در جامعه‌ی ایرانی هم تجربه شده، می‌توان پیشنهاد کرد که برخی خصوصیات دولت-ملت در جامعه‌ی ایرانی نیز مشاهده می‌شود (نک. Marashi 2011). دوگانه‌ی دولت-ملت در کلیت به‌صورت واحدی مرتبط با هم و در تعامل با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود، به این معنا که افرادی از دولت وارد ملت و از ملت وارد دولت می‌شوند، این دو بر هم اثر می‌گذارند، گاه هم را نقض می‌کنند و گاه تایید. در واقع، دولت-ملت اصطلاحاً تداعی‌کننده‌ی روابط چرخه‌ای بین دوگانه‌ی دولت در یک سو و ملت در سوی دیگر است. در ایران فراتر از دوگانه‌ی دولت-ملت و روابط‌شان، حاکمیت و مردم هم ایفای نقش می‌کنند. منظور از حاکمیت، ساختار قدرتی فراتر از دولت و انتخاب ملت است. آن مجموعه را در این مقدمه «حاکمیت» می‌خوانیم. حاکمیت در ایران از همان نخستین سال‌های مدرنیزاسیون به شکل حاکمیت طبیعی (نورث و داگلاس ۱۳۹۶) و به‌صورت ارتباط مریدی و مرادی شکل گرفته که البته سخت شدن هسته‌ی آن به تدریج شدت یافته است. چنان‌چه نورث و همکارانش توضیح می‌دهند حاکمیت طبیعی شکلی

از دولت است که دسترسی ملت به منابع اقتصادی را محدود می‌کند، منابع اقتصادی را در دست خود نگه می‌دارد و از آن برای کنترل استفاده می‌کند (North et al. 2005). این ساختار صلب، ارتباطی با بخش‌هایی از جامعه دارد، این بخش‌ها را نیز در این جا «مردم» می‌خوانیم. واضح است که اصطلاح «مردم» بسیار فراخ‌تر از مفهوم پیشنهادی مورد استفاده است، اما در این جا نگارندگان این اصطلاح را برای توصیف انبوه فرودستانی به کار می‌گیرند که فرادستی حاکمیت را پذیرفته‌اند اما در کشمکشی دائمی سعی در تغییر مناسبات دارند.

در هرم طبقات جامعه‌ی ایران، دهک‌های پایین در اکثریت عددی هستند (مرکز آمار ایران، درآمد خانوار ۱۳۹۵) اما از نظر زیستی و با الگوواره‌ای ارگانیک در راستای تامین بقا، این طبقه خود را در برخی بزنگاه‌های تاریخی نه در چرخه بلکه در مقابل دولتی می‌انگارد که تمامی درآمدهای حاصل از منابع طبیعی و غیرطبیعی را در دست خود نگه داشته است. از این روست که در جریان انتقادات و اعتراض‌ها، دولت توسط بدنه‌ی اجتماعی، یگانه مقصر «وضعیت» قلمداد می‌شود. در نتیجه، اعتراضات فرودستان یعنی سرریز شدن کاسه‌ی صبر مردمی که نه رسانه دارند، نه قدرت سیاسی برای اعمال فشار و نه قدرت اجتماعی برای سازمان‌دهی. چنین وضعیتی در ایران معاصر دست‌کم دوبار دیگر، یک بار در میانه‌ی دو جنگ جهانی و دوم در حدود انقلاب ۱۳۵۷ (نک. بیات ۱۳۹۲) تجربه شده است و هر دوبار به در هم ریختگی بیش‌تر رابطه‌ی مخدوش دولت و ملت و عواقب گسترده و فاجعه‌بار که منجر به تغییرات سریع در ساخت حاکمیتی شده، منتهی شده است.

در مقابل بدنه‌ی اجتماعی که دچار فقر و مسائل زیست روزمره است، دولت انبوهی از نهادهای اُمیزه را برای کنترل ایجاد کرده است که عملاً جز استیلا فاقد راهکارهای پیشنهادی دیگری هستند.

نهادهای اتمیزه نیز گویا هیچ سازمان دهی بالادستی ندارند. این نهادها در رقابت های نفس گیر برای ما افرادی که در ارتباط با آنها هستیم، تعیین تکلیف می کنند. این گونه است که همه ی پدیده های اجتماعی دچار پروپاگاندا یی سازمان یافته می شوند. این شرایط را می شود اتمیزه شدن نهادی نام نهاد. اتمیزه شدن نهادی یعنی کارکردها و فعالیت های نهادها در راستای منافع دولت و نه ملت است.

خشونت و اعمال عریان خشونت، تنها راهی است که برای کنترل جامعه توده ای^۱، به نظر دولت می رسد. بنابراین راه حلی که به آن متوسل می شود دوگانگی بیش تر بین دولت و ملت و اعمال خشونت بر کارگران، فرودستان، زنان، اقلیت ها و منتقدان را دامن می زند. باز نمود خشونت در بافت اجتماعی، تولید انعکاسی آن در بافت اجتماعی و فراگیر شدن آن را به دنبال دارد. دولت و ملت حالا در ساحت اجتماعی، خشونت را در مقیاس های مختلف تجربه می کنند. شکل های مختلف خشونت عریان از حذف فیزیکی تا مجازات در ملاعام رایج می شود و آن قدر تداوم می یابد تا بافت اجتماعی و سیاسی دچار تغییر بنیادین، زوال یا اضمحلال شود. تبیه، اما راهکار کوتاه مدتی است که به نظر اکثریتی از نهادها و افراد که گویی رابطه ی ارگانیکی با ملت ندارند می تواند نتیجه بخش باشد. این چنین است که زمان برای برنامه ریزی و سرمایه گذاری های بلند مدت اجتماعی و فرهنگی سپری می شود. در نتیجه، در رقابت های نهادهایی که اعمال خشونت می کنند دارندگان انحصار دست بالا را دارند.

کشاکش حاکمیت و مردم علاوه بر آن که هزینه ی اجتماعی از خود به جا می گذارد، مادیتی نیز تولید می کند. شاید در وهله ی نخست به نظر برسد که مواد فرهنگی باقی مانده از دوگانگی دولت و ملت

۱. برای این اصطلاح مراجعه کنید به آرنست، هانا. ۱۳۹۷. توتالیتریزم. ترجمه ی محسن ثلاثی. چاپ نهم. تهران: نشر ثالث.

در ایران تنها در سطح اپوزیسیون‌های سیاسی یا مواد به جا مانده از اعتراض‌های خیابانی یا زندان‌هاست اما نیک که بنگریم بخش بزرگی از مواد فرهنگی ایران امروز بر اثر کشمکش یاد شده تولید شده اند: روستاهای متروک بر اثر سیاست‌های تخته قاپو و اصلاحات ارضی، ساخت‌وسازهای غیراصولی در حاشیه‌ی شهرها، مواد فرهنگی باقی مانده از فقر مانند پس ماند یا مواد حاصل از دستفروشی و همچنین معماری موقتی که به دلیل سیاست‌های غیراصولی در اطراف استقرارهای فاجعه‌زده و زمینه‌های دچار جنگ شکل می‌گیرد؛ ده‌ها کارخانه و مرکز صنعتی که هرگز بازسازی نشده‌اند و کمپ‌های موقت، همگی نشانگانی از این دوگانگی و از سویی تمرکز ثروت و قدرت در دست یک سوی این دوگانه یعنی دولت است. این دوگانگی حتا نشانگان مشخصی در فضاهای خصوصی و خانه‌ها از خود به جا گذاشته، از فضاهای بالای پشت بامی که امروز محل قرارگیری دیش‌های ماهواره است تا زیرزمین‌هایی که محل نگهداری کتاب‌های ممنوع در دوره‌ی پهلوی بوده‌اند و بخش‌هایی از خانه که دور از چشم اغیار برای نگهداری خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های ممنوع ساخته می‌شوند، به‌وضوح دوگانگی ساختار سیاسی در ایران را به رخ می‌کشند. این مواد فرهنگی قابلیت بررسی با روش باستان‌شناسی معاصر را دارند.

باستان‌شناسی معاصر چیست؟

باستان‌شناسی به‌مثابه دانش شک‌کننده به تاریخ قرون وسطایی صلب و سخت برآمده از سنت و مذهب، از حدود رنسانس به تدریج شکل گرفت. روشنگری به تاریخی که قدمت انسان را تنها چهار هزاره می‌دانست شک کرده بود (Thomas 2000). همین بود که نخستین کاوش‌ها در محوطه‌هایی مانند تروا و شوش، نینوا و اور صورت

گرفت که یا در اساطیر نامی از آنان بود یا در کتب مذهبی (Trigger 1996). این گونه بود که باستان‌شناسی در سده‌ی هفدهم تدریجاً به کار گرفته شد و در سده‌ی هژدهم و نوزدهم با به‌کارگیری پارادیم‌های رایج در علوم اجتماعی و تطوّرگرایی و روش‌های زمین‌شناسی به‌آرامی شکل نظام دانشگاهی‌ای مستقل گرفت. در اوایل سده‌ی بیستم اما، باستان‌شناسی سویی دیگر خود را نشان داد. این نظام شکاک به تاریخ از آن‌جا که مواد فرهنگی ساکت و بدون سوژگی را مورد بررسی قرار می‌داد می‌توانست مورد سواستفاده‌ی حاکمیت‌ها هم قرار گیرد، به این شکل که حاکمیت در مقام پژوهش‌گر یا راوی تاریخ هر آن‌چه می‌خواست را در دهان بسته‌ی قطعات سفال، سنگ‌های تراش داده‌شده و بدن‌های اسکلت‌شده قرار می‌داد. این گونه بود که انگاره‌هایی مانند اسطوره‌ی آریایی سر برآورد (Arnold 1990) که گرچه در مرحله‌ی نخست، تئوری‌های معمول قابل ابطال و بحث یک نظام دانشگاهی تلقی می‌شدند اما به تدریج در طی سه دهه و با ترکیب با علوم زیستی و انسان‌شناسی جسمانی، توجیه‌گر حذف هزاران انسان و پاکسازی نژادی شدند (Arnold and Hassmann 1996).

با پایان جنگ جهانی دوم، بشریت با انبوهی از انسان‌های آسیب‌دیده، خانه و شهرهای ویران و روح‌های زخمی مواجه شد. در کنار عواقب عینی جنگ اما اتفاقی هم برای باستان‌شناس‌ها روی داده بود. باستان‌شناس‌ها ناگهان با واقعیت تلخی مواجه شدند: «باستان‌شناسی مورد سوءاستفاده‌ی توتالیتاریسم قرار گرفته بود» (Arnold 1990). باستان‌شناسی در واقع موفق شده بود پایه‌های دانشی را بسازد که از آن می‌شد در راستای دیگری‌سازی و حذف مردمان بهره گرفت. باستان‌شناسی توجیه‌گر قتل میلیون‌ها انسان به‌زعم توتالیتاریسم هیتلری «غیرآریایی» شده بود.

نگرانی حاکمیت‌ها و دانشگاهیان از یک سو و هزینه‌بر بودن

رشته‌ی دانشگاهی باستان‌شناسی سبب شد تا تحولات جدی در این رشته صورت گیرد. باستان‌شناسی یا باید تعطیل می‌شد یا مجبور بود در اهداف و روش‌هایش بازنگری کند. بر همین اساس، از دهه‌ی ۱۹۶۰ باستان‌شناسی به تدریج از نظر روش شناختی و تکنیکی مدرن شد (Bintliff 2003). با این حال، به دلیل ایستا بودن موضوع مطالعه و سوزده‌ها، این رشته نسبت به رشته‌هایی مانند انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی که به جوامع زنده می‌پردازند، کم‌تر قابلیت تولید تنوری دارد و در مقابل، میدان مناسبی برای آزمون روش‌هاست. با این حال روش‌مند شدن باستان‌شناسی و قابلیت عمیقش در وارد آوردن شک به وضعیت، بر اساس ارائه‌ی خوانش‌های دقیق از مواد فرهنگی و متن، سبب شد تا برخی پژوهش‌گران عرصه‌ی فلسفه و جامعه‌شناسی، به‌ویژه اندیشه‌ورزان پسا ساختارگرا مانند میشل فوکو از آن به مثابه دانش فهم قاعده‌مندی‌های دراز مدت بهره ببرند.

تحول تنوریک باستان‌شناسی در دهه ۱۹۸۰ به تدریج سبب شد تعاریف این رشته دانشگاهی تغییر کند و به‌ویژه مرزهای زمانی از آن برداشته شود و به دانش بررسی و تفسیر مواد فرهنگی در چارچوب زمان و مکان و نه صرفاً مقید و متعهد به گذشته، تغییر یابد، خواه این مواد فرهنگی بقایای انسان مدرن در کهری ماه باشد، خواه زباله‌های شهری یا هدیه‌های یک گور مربوط به پنج هزاره پیش از میلاد. بدیهی است که تعریف جدید، مطالعه‌ی گذشته‌ی متاخر و حتا زمان حال با استفاده از روش‌های باستان‌شناختی را مشروع و موجه می‌دانست (Shanks and McGuire 1996).

در این میانه، شاخه‌ای نواز باستان‌شناسی شکل گرفت که خود را متعهد به بازشناسی مواد فرهنگی «گذشته‌ی نزدیک» و «معاصر»^۱ می‌داند. در این باستان‌شناسی‌ها، باستان‌شناس باید آموزش ببیند

که دانشش، دانشی است به مثابه شمشیری دولبه، یک سویه اش فهم آن «دیگری» محذوف، گذر از میراث منفی و فهم همه جانبه اش، و سویه ی دیگرش توجیه حذف نژادپرستانه و پررنگ کردن دیوارهای میان مذاهب، قومیت ها و ملت های گوناگون است. باستان شناس معاصر باید نسبت به مسائل سیاسی جامعه خود دیدگاه عملگرایانه داشته باشد و خود به عمل سیاسی دست زند، اعتراض مدنی کند و برای تحقق آن چه از نظر او انسانی است، بکوشد. از این منظر باستان شناسی معاصر به هیچ وجه خنثا یا منفعل نیست و معتقد به کنش پژوهش گر است (McGuire 2008).

در باستان شناسی معاصر، زمان از هدف به ابزار تغییر شکل می دهد. «ماده» میراث بشریت است و از این رو تفاخر به آن معنایش را از دست می دهد. برای سوژه ی باستان شناس نیز «ماده» به دلیل قدمتش ارزش خاصی نمی یابد؛ ماده از آن رو قابل بررسی است که می تواند زبان گویای آدمیانی خاموش باشد، آدمیانی که صدای سرسام آور پروپاگاندا جایی برای شنیدن صدایشان نمی گذارد. باستان شناس معاصر برای ماده قائل به عاملیت است و با در هم شکستن رابطه ی دوگانه سوژه/ابژه بر عاملیت ماده فرهنگی، نه تنها در ارائه ی فهم از موضوع مطالعه بلکه در بساختن بدیل های پیشرو و مرفقی تاکید می کند (Buchli and Lucas 2001).

باستان شناسی معاصر، و به روایت دیگر، باستان شناسی گذشته ی نزدیک و زیر شاخه های متعددش، با دنبال کردن رویکردها و چارچوب های نظری مانند باستان شناسی پسااستعماری، جنسیت، بردگی، سیاسی، اجتماعی و... تلاش کرده است دغدغه ی پژوهش هایش بیش از توصیف و صورت بندی مواد فرهنگی، فهم زندگی سازنده ی ماده فرهنگی باشد و این شاید اصلی ترین تفاوت این نوع باستان شناسی ها با باستان شناسی های ناسیونالیستی و

کلاسیک است که به‌ویژه با ارزش ویژه قائل شدن برای بقایای مادی گذشته، به‌ویژه دست‌ساخته‌های گران‌قیمتی که مورد استفاده افراد و طبقات بالای اجتماعی بوده است، این دانش را به کالایی لوکس و تجملی در خدمت طبقات خاصی که عمدتاً برآمده از نظم‌های بورژوازی، سرمایه‌دارانه و استعماری هستند، تبدیل کرده است. باستان‌شناسی معاصر در واقع در حوزه‌ی روش‌شناسانه، زاویه دیدش را تغییر می‌دهد و به جای شکوه، به حسیض هم می‌نگرد و به جای خدمت به دولت‌ها تلاش می‌کند، راه‌حلی برای ارتقای زیستِ مردمان فرودست، محذوف و بی‌صدا بجوید.

در ایران

باستان‌شناسی در ایران دانشی دولتی است که اعتبارش را با مجوزهایی که از ساخت‌های دولتی، به‌دست می‌آورد و عموماً توجیه‌گر شرایطی است که دولت به وجود آورده (Papoli-Yazdi and Garazhian, 2012). در طول یک سده باستان‌شناسی در ایران، تلاش شده تا این رشته در حیطه‌ی ناسیونالیسم باقی بماند و انگاره‌های دیگر را آزمون نکند. از سویی هرگاه باستان‌شناسان تلاش کرده‌اند در حیطه‌های دیگر کنش‌گری کنند، مورد سرکوب قرار گرفته‌اند که نمونه‌ی مشهودی از آن در حدود جشن‌های دو هزار و پانصد ساله و مقاومت گروهی از باستان‌شناسان روی داد که به حبس و بازداشت آن‌ها انجامید (Dezhamkhooy et al. 2014).

تقریباً دودهمه است که روش‌شناسی باستان‌شناسی مدرن وارد ایران شده است و باستان‌شناسان با روش‌های نوینی چون گیاه‌باستان‌شناسی و جانورباستان‌شناسی آشنا شده‌اند و حالا این روش‌ها از باید‌های کاوش و پژوهش در باستان‌شناسی محسوب می‌شود. با این حال

تحولات نظری همچون باستان‌شناسی معاصر و رویکرد باستان‌شناسی متعهد و ملاحظات حرفه‌ای آن‌ها که میل دارند از هژمونی حاکمیت فاصله بگیرند، همچنان بسیار ناشناخته و کم‌تر مورد اقبال است که یکی از اصلی‌ترین دلایل آن بی‌میلی ساختارهای دولتی در تامین منابع مالی و مجوز هر نوع باستان‌شناسی غیرناسیونالیستی است.

نگارندگان و همکارانشان در دو دهه‌ی اخیر سعی کرده‌اند آموزه‌های باستان‌شناسی معاصر را مورد استفاده قرار دهند. در این راستا، علی‌رغم مشکلات بسیار، باستان‌شناسی‌های پسااستعماری، جنگ، فاجعه، جنسیت و زباله را در پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای مورد استفاده و پرکسیس قرار داده‌اند. همچنین علی‌رغم دسترسی محدود باستان‌شناسی معاصر به کلاس‌های رسمی دانشگاهی، برخی دانشجویان علاقه‌مند در سال‌های گذشته با انتخاب پایان‌نامه با موضوع مرتبط در این زمینه آموزش دیده‌اند. به همین دلیل ناشناخته بودن و سلطه‌ی کم و بیش مطلق رویکردهای محافظه‌کار، متن‌های باستان‌شناسی معاصر در ایران کم‌تر مورد استقبال ناشران قرار گرفته و بیش‌تر به زبان انگلیسی منتشر شده است. با این حال در سال‌های اخیر دو کتاب فارسی با رویکرد باستان‌شناسی معاصر، مادیت‌های معاصر: گذشته‌ی نزدیک/معاصر (پاپلی یزدی ۱۳۹۵)، و باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی (پاپلی یزدی و دیگران ۱۳۹۷) منتشر شده است.

به نظر می‌رسد با شرایط اجتماعی‌ای که ایران در آن قرار دارد، شک به وضعیت موجود و آن شکلی از تاریخ که بارها و به‌ویژه در رسانه‌ها روایت شده، می‌تواند امکان بالقوه‌ای در بازتعریف شرایط و کنش‌ها ایجاد کند. همچنین پذیرش مطلق شرایط موجود و در نظر گرفتن گذشته به‌ویژه گذشته‌ی نزدیک به مثابه بستر و زمینه‌ی وضع موجود و غیرقابل نقد انگاشتن آن و دشمن پنداشتن هر منتقد، یکی از

کژفهمی‌های جدی نظری است که نیازمند بازنگری و اصلاح است. هر چند باستان‌شناسی معاصر در ایران چندان آزمون نشده است، ممکن است قابلیت ارائه‌ی پیشنهاد‌های جدید و راهکارهای نجات بخش داشته باشد و از آن رو که با تنوع و تکثر هم‌داستان است، این امکان بالقوه را دارد تا در بوم رنگارنگ ایرانی، متعهدانه وارد کنش‌گری شود و داستانِ مردمانی حذف‌شده، زنان، کارگران، رنگین‌پوستان، بردگان، توان‌خواهان و دگرباشان را به عرصه آورد و از پروپاگاندا‌ی شاه-دولت محق و پیروز فاصله گیرد. این‌گونه است که (شاید) هر فرد ایرانی با یافتن ردی از خود در تاریخ بتواند به حس و هویتِ ملی از نودست یابد؛ وگرنه تاریخ یک‌سویه، سراسر مردانه و منطبق با خواستِ قدرت، که هر «دیگری» را نفی و او را مهدورالدم می‌داند، چنان‌چه در اروپا هم روی داده، جز به از هم گسیختگی فرهنگی، نفرت و میل به حذف گروهی با رسیدن گروهی دیگر به قدرت، به امر دیگری نمی‌اندیشد.